



نزل گفتمی و در سفتی، بیا و خوش بخوان حافظ
که بر قلم تو افتاد فلک عقد ثریا را

حافظ چندین هنر

چند سال پیش، مقالتی در معرفی و انتقاد کتاب «احیاء الملوك» نوشتم، و در آن مقاله ضمن اشاره به دربار هنرپرور ملوك و امرای سیستان نکته‌ای را توضیح دادم، و آن این بود که درین کتاب عموماً، از خوانندگان و نوازندگان به لقب «حافظ» یاد شده بود، من نوشتم: «نکند حافظ خودمان هم در خوانندگی و نوازندگی دست داشته و بدین سبب باین لقب معروف شده، و گرنه چرا اشعار او این همه به دل می‌چسبد و با موازین موسیقی سازگار است؟»^۱.

این نکته هر چند پایه و اساس محکمی نداشت، اما همچنان در ذهن می‌خلید و امروز هر وقت اشعار حافظ را می‌خوانم، باز همین مطلب بد ذهنم می‌آید که او شعر خود را با آهنگ موسیقی تنظیم می‌کرده است و بیشتر این نکته در خاطر من قوت می‌گیرد که شهرت خواجه شمس‌الدین محمد شیرازی به «حافظ» بیشتر از آنکه مربوط به «قرآن خوانی» و «حفظ قرآن» او باشد، مربوط به خوانندگی و موسیقی‌دانی او بوده است.

البته درینکه حافظ، حافظ قرآن بوده شکی نیست و ازینکه قرآن را به «چهارده روایت»

* آقای دکتر ابراهیم باستانی پاریزی، استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران از نویسندگان شیرین قلم و محققان نکته‌یاب معاصر.

می خوانده و ازین سبب «عشق او به فریاد» رسیده بوده افکار نباید کرد، اما اینکه تخلص او تنها به مناسبت «قرآنی که اندر سینه داشته است» انتخاب شده باشد و شهرت او در شیراز بدین نام تنها ازین جهت باشد، جای گفتگو دارد، هر چند که اجتهاد در مقابل این نص است که گوید: «هر چه دارم همه از دولت قرآن دارم». هر چند که او با زهم عقیده داشت که این عشق است که در آخر کار به داد آدم خواهد رسید ولو آنکه آدم قرآن خوان چهارده روایتی باشد^۱.

البته بسیاری از کسانی که قرآن را حفظ کرده اند و یا حدیث بسیار - حدود صد هزار - از حفظ داشته اند، بنام حافظ خوانده شده اند که حافظ رازی، و حافظ ابوسعید عبدالرحمن، و حافظ عمادالدین هروی، و حافظ ابوالعباس جعفر بن محمد، و حافظ ابونعیم اصفهانی و قوام السنه حافظ کریم اصفهانی و دهها حافظ دیگر از آن جمله اند و بعضی اهل معنی تصریح کرده اند که «حافظ کسی را گویند که صد هزار حدیث از برداشته باشد»^۲. ما در باب حفظ حدیث حافظ خبری نداریم ولی وقتی حافظ می گوید:

حافظم در مجلسی، دردی کشم در محفلی بنگر این شوخی، که چون با خلق صنعت میکنم
برخی حافظ شناسان عقیده دارند که در اینجا مقصود او از این صنعت و رفتار «دورویه بازی کردن» با خلق خداست، یعنی در یک مجلس، قرآن خوان است و در محفل دیگر شرابخواره^۴ و طبعاً همانکاری می کرده که خودش از آن انکار داشته، یعنی «دام تزویر کردن» قرآن، اما بهر حال جمع کردن «لطائف حکمی بانکات قرآنی» و «صبح خیزی و سلامت طلبی به دولت قرآن» به اعتقاد آنکه «دیوبگریزد از آن قوم که قرآن خوانند» و «غم نخوردن در کنج فقر به عنایت ورد و دعا و درس قرآن» و وحشت از «غیرت قرآن خدا»، هیچکدام مانع آن نبوده است که حافظ خاك در میخانه رانگوید و از آن بوی مشک ختن استشمام نکند. به قول تولستوی «زیبائی عشق را به وجود نمیآورد، بلکه عشق است که زیبائی میآفریند».

ضمن بررسی احوال کسانی که از صدر اسلام به بعد لقب حافظ داشته اند، این نکته روشن می شود که در قرون اولیه اسلامی خصوصاً در قسوامیس «الناطقین بالضاد» این لقب مختص حافظان قرآن و حفاظ حدیث و روایت بوده، اما در میان فارسی زبانان چون خواندن قرآن از حفظ، و آن نیز به آواز، کم کم و از قرون وسطای توسعه اسلام باب شده است، به تدریج «حافظ» تنها به کسانی گفته شده است که قرآن را با آهنگ خوش می خوانده اند، و چون توجه به موسیقی و آواز ازین راه بی خطرتر امکان پذیر می شده است، ازین سبب آواز خسوانی اصولاً با قرائت قرآن شروع میشده، و «دار الحفظ» مرکز آنان بوده، و ازین سبب بعد از قرن ششم هجری، لقب حافظ اغلب مرادف با آواز خوانی یاد شده است.

گمان میرود که حافظ مانیز هر چند حافظ قرآن بوده اما در واقع در شیراز نان «قرآن خوانی» و «قرآندانی» خود را نمی خورده و یا لا اقل از این بابت کسی با توجه نداشته

است. لابد اطلاع دارید که حافظ در شیراز، زمان سه چهار پادشاه را درک کرده که معروفترین آنها عبارتند از:

۱- امیر شیخ ابواسحق اینجو - جلوس (۷۴۲ هـ = ۱۳۴۱ م) خلع (۷۵۵ هـ = ۱۳۵۴ م) مقتول (۷۵۸ = ۱۳۵۶ م).

۲- امیر مبارزالدین محمد مظفر - خلع او در (۷۶۰ هـ = ۱۳۵۸ م).

۳- شاه شجاع پسر مبارزالدین محمد - از (۷۶۰ تا ۷۸۶ هـ = ۱۳۵۸ م تا ۱۳۸۴ م).

۴- شاه یحیی و شاه منصور - تا ۷۹۲ هـ (۱۳۸۹ م) ۵.

در ظرف این مدت پنجاه سال حکومت از امیر شیخ تا پایان کار آل مظفر (۷۹۵ هـ = ۱۳۹۲ م) حافظ در شیراز بود. و ازین میان، خدمت دو تن ازین سه پادشاه را دریافته است. نخستین آنها شیخ ابواسحق بود که مردی عشرتجوی و اهل شعر و طرفدار عیش و نوش بود، چندانکه حتی همان آخرین لحظه که سپاه امیر محمد مظفر پشت دروازه شیراز رسیده بود «... امیر شیخ در غلوی مستی، آوازه طبل شنوده، می پرسید که این چه غوغا و آشوب است؟ جواب دادند که صدای کوس امیر محمد است که شهر را گرفته متوجه بارگاه سلطان است. فرمود که این مرد گرانجان ستیزه روی هنوز اینجاست؟»^۶.

حافظ شب و روز ندیم این مرد بود، و حتی بعد از قتل او زمانی که کار در دست دشمنانش بود نیز نمیتوانست خاطرات شیرین ایام همدمی با او را بیاد نیاورد و نگوید:

یاد بسا آنکه سر کوی توام منزل بود	دیده داروشنی از خاک درت حاصل بود
راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک	برزبان بود مرا آنچه ترا در دل بود...
دوش بر یسار حریفان به خرابات شدم	خم می دیدم و خون در دل و پا در گل بود
راستی خاتم فیروزه بسواسحق	خوش درخشید، ولی دولت مستعجل بود.

ممدوح دیگر حافظ، شاه شجاع پسر امیر محمد مظفر است. این شاه نیز از کسانی است که تا پایان عمر از تعیش و تلذذ دست برداشت و در «ادمان شراب چنان مولع شد که مستی به - مستی متصل گشت و از دست ساقیان گل اندام، جز می گلفام نمی گرفت و از غلواء مستی صبح از غبوق باز نمی شناخت، و ملازم بزم خجسته آسای او را به جای «حی علی الصلوة»، «حی علی - السكر» بایستی گفت، و...»^۷.

و باز همین شاه شجاع آنقدر به موسیقی علاقه داشت که وقتی خبر قتل معشوقه اش به او رسید «يك تن عود زن، آهنگی متناسب از داستان لیلی و مجنون ساخت» و آن را در موقع مناسب برای شاه شاعر طبیعت نازک دل «زن باره» بخواند:

لیلی شد و رخت ازین جهان برد
با داغ تو زیست، هم چنان مرد
«شاه شجاع بسیار رقت کرد و گنجی معمر به جایزه این بیت بدو داد»^۸ و این همان کسی

است که حافظ بی‌اعتنا به گنبد فلک دوار «ناز بر فلک و فخر بر ستاره کن»، درباره اش گفته:

عمر خسر و طلب از نفع جهان می‌طلبی که وجودیست عطا بخش و کریمی نفاع
مظهر لطف ازل روشنی چشم امل جامع علم و عمل، جان جهان شاه شجاع

حافظ اغلب ندیم خاص این پادشاه شرابخواره بود و آن قدر محرم و ندیم که حتی به روایتی همسر شاه شجاع درین مجالس حاضر می‌شده و شعر حافظ را گوش می‌کرده و حتی شوخیهای خیلی تند رد و بدل می‌شده است. لابد شنیده‌اید که يك وقت، خاتون شاه شجاع از حافظ پرسیده بود که شما گفته‌اید:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند

آیا این گل را هم شما دیدید؟ و اگر دیدید آیا کاه نیز با گل در آمیخته بودند؟ (یعنی آیا آدمیزاد با کاه گل ساخته شده بوده یا با گل خالص؟). حافظ گفت، خیر، کاه نداشت از ن اصرار کرد و پرسید آیا دلیلی هم هست که کاه نداشته است؟ حافظ در برابر اصرار و خوشی پیاپی زن گفت: آری، زیرا اگر کاه داشت، بعضی «جاها» اصولاً ترك بر نمی‌داشت^۹ حافظی که میگفت:

جبین و چهره حافظ خدا جدا مکناد ز خاک بارگه کبریای شاه شجاع

عجیب است که درباره پدر همین شاه شجاع يك بیت مدح ندارد. محمد مظفر بعد از ابو اسحق اینجو، و پیش از شاه شجاع حکومت میکرد.

این پادشاه آنقدر متدین و متظاهر به مذهب بود، که «به واسطه بعضی از اشعار شیخ مشرف‌الدین مصلح‌السعدی، خواست که صندوق تبرک او را بسوزد، شاه شجاع که ارشد اولاد او بود دلیرانه به زانو درآمد و گفت که بر انابت شیخ شاهدم، چنانچه گفته است:

سعدیا بسیار گفتن، عمر ضایع کردن است وقت عذر آوردن است، استغفر الله العظیم
محمد مظفر ملزم شد و از آن عزم بگشت»^{۱۰} اما همین مرد برای اینکه يك تار موی حضرت رسول را در کرمان بدست آورد، سالها در بم و کرمان تلاش کرد تا يك تار موی حضرت رسول را، همس‌الدین بمی به او بخشید و او از جهت تبرک و تیمن این واقعه، مسجد جسامع کرمان را ساخت (از اموال خاص خود) و دارالسیاده‌ای در کرمان برپا کرد و املاک زیادی وقف بر آن نمود^{۱۱}. او خود مردی زاهد و قرآن‌خوان بود، اما حافظ - یعنی همین رند جهان‌سوز مورد بحث ما - در زمان او به یاران توصیه میکرد که:

در آستین مرقع پیاله پنهان کن که موسم‌ورع و روزگار پرهیز است

و در درجه تنک و عبادت امیر محمد همین بس که همچون عثمان صحابی، جان بر سر قرآن نهاد، یعنی درست در لحظاتی که امیر مبارزالدین به تلاوت قرآن مشغول بود «... شاه شجاع و شاه سلطان برد آن خانه که امیر مبارزالدین در آنجا تلاوت میکرد، بایستادند، پنج‌شش مرد...

بامسافر بوداجی به اندرون فرستادند که امیر مبارزالدین را بگیرد... آن هفت مرد با او درآویختند... شادی «سپرباز» پای او را بگیرفت، او را محکم بر بستند و در گنبدی انداختند... همان شب جهان بین او به تکحیل میل مکحول شد»^{۱۲}.

و باز همین امیر متدین خون آشام بود که از قول پسرش نقل کرده اند که گفت: «من بکرات مشاهده کردم که در حین قرآن خواندن، بعضی از ارباب جرایم را به پیش مبارز می آوردند، و او ترك قرائت قرآن می داد، و ایشان را بدست خویش می کشت، و هماندم باز آمده بر تلاوت مشغول میشد... شاه شجاع از پدر پرسیده بود: آیا تا کنون هزارتن بدست خود کشته باشید؟ امیر گفت: نه، ولی ظن من آنست که عدد مردمی که به تیغ من مقتول شده به هشتصد می رسد»^{۱۳} خوب، چگونه است که در تمام دیوان حافظ «به قرآنی که اندرسینه داشته است» یک شعر در مدح این امیر قرآن خوان نمی یابیم، و چگونه بوده که آن امیر قرآن خوان، این حافظ قرآن دان را بدربار خود نخوانده و ازو استمالت نکرده تا جایی که حافظ از شدت ایام حکومت او عدم رضایتی حتی شکایتی ابراز کرده و به روایتی به او لقب محتسب داده و درباره او گفته است:

اگر چه باده فرح بخش و باد گلپز است
بآب دیده بشویم خرقه ها از می
و هنگام کور شدن امیر به طعنه می گفت:

دل منه بر دنی و اسباب او
شاه غازی خسرو گسینی ستان
سروان را بی سبب میگرد حبس
عاقبت شیراز و تبریز و عراق
آنکه روشن بد جهان بینش بدو
زانکه ازوی کس وفاداری ندید...
آنکه از شمشیر او خون میچکد...
گردنان را بی خطر سر میبرید
چون مسخر کرد، وقتش در رسید
میل در چشم جهان بینش کشید

واقعاً چه عاملی باعث شده است که حافظ بتواند ندیم شیخ ابواسحق و شاه شجاع باشد ولی از درگاه امیر محمد مظفر خیری نبیند؟ بنده حدس میزنم این عامل غیر از قرآن خوانی و حفظ قرآن بوده است، خصوصاً که اگر قبول کنیم که داستان شهیر خواجه در اصفهان به جرم بدمستی حتی یک درصدم احتمال صحت داشته باشد^{۱۵}.

این نکته را هم عرض کنم که در بعضی کتب لغت، کلمه حافظ به معنای «مطرب» و «قوال» یاد شده است و صاحب غیاث اللغات نیز گوید: «حافظ، فارسیان به معنی مطرب و قوال آرند، از بهار عجم و چهار شربت و مصطلحات»، علاوه بر آن ترکیب «قول و غزل» که در ادب و شعر فارسی آمده، بیان همان حالت «قوالی» است، و آنجا که حافظ گوید:

دل از پرده بشد، حافظ خوش لهجه کجاست
تا به قول و غزلش ساز نوائی بکنیم

اشاره باین هنرمرب «موسیقی و شعر» است و ما میدانیم که امروز در پاکستان، قوالی وجود دارد و از بقایای روزگاری است که شعر را با موسیقی در مجالس می خوانده اند و سخت دلپذیر است (ومن آنرا دیده ام). طالب آملی کلمه «حفاظ» را درین شعر خود نه بمعنای حافظان قرآن، بل بمعنای موسیقی دانان و خوانندگان بکار برده است:

حبذا حفاظ خوش الحان که مرغ لهجه شان در دل بلبل فشارد ناخن صوت حنین
گمان من آنستکه لقب «گوینده»، درست ترجمه همین کلمه قوال بوده باشد، که لقب یکی از موسیقی دانان بزرگ ماست: «خواجه عبدالقادر گوینده، در انواع فضایل، نصاب کامل حاصل داشت و در علم موسیقی و ادوار، هیچکس از ابناء روزگار با وی خیال مساوات پیرامن خاطر نمیگذاشت، و در علم قرائت و شعر و خط به غایت ماهر بود... در اوائل حال به دارالسلام بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر میرد، و سلطان از وی به «یار عزیز» تعبیر نموده ۱۶... و چون فراشان قضا و قدر شادروان سلطنت سلطان احمد جلایر را درنوشتند، خواجه عبدالقادر در سلك مصاحبان و ملازمان میرزا میرانشاه انتظام یافت... و در آن اوقات که میرزا میرانشاه... مرتکب امور نالایق میشد، حضرت صاحبقران امیر تیمور گودکان... به قتل ندماء شاهزاده امر فرمود، خواجه عبدالقادر مجال یافته بگریخت، و بعد از چندگاه، در لباس قلندران نزدیک بارگاه سپهر اشباه [تیمور] شتافته. چون چشم حضرت صاحبقرانی بروی افتاد، با او از بلند، خواندن قرآن آغاز کرد و از مشاهده آن حالت، خسرو جمشید منزلت متبسم گشته، این مصرع بر زبان راند:

ابدال زبیم، چنگ در مصحف زد.

آنگاه قامت قابلیت خواجه را به خلعت عفو و احسان آرایش داد... و خواجه عبدالقادر بعد از فوت صاحبقران گیتی ستان، در ملازمت.. شاهرخ سلطان بسر میرد تاد در شهر سنه ۸۳۸ هـ (= ۱۴۳۴ م) بواسطه عارضه طاعون آهنگ سفر آخرت کرد. ۱۷

این موسیقی دان بزرگ و شاعر زبردست به لقب «حافظ مراغی» نیز خوانده شده و هم عصر حافظ بوده و همان کاری را که حافظ در دربار شاه شجاع می کرده است، او در دربار سلطان اوپس و پسرش سلطان احمد جلایر انجام میداده، نام او بطور کامل «کمال الدین ابوالفضایل خواجه عبدالقادر بن غیبی الحافظ المراغی» ضبط شده است، بد نیست سرنوشت او را مفصلتر بگوئیم:

این موسیقی دان بزرگ در ۲۰ ذی قعدة ۷۵۴ هـ (= دسامبر ۱۳۵۳ م) متولد شده و همراه پدر به مجالس عرفا میرفته «به نغمات طیبه تلاوت قرآن میکرده و اشعار دلاویز به نغمات شورانگیز می خوانده است.» ۱۸ و وقتی سلطان اوپس دختر امیر صالح پادشاه «ماددین» را عقد کرده بود او این اشعار را سرود:

ساقیا می ده که دور کمرانی امشب است بخت ما را روز بازار جوانی امشب است
ماه فرخ رخ پیک امشب خوش بر آ، تا وقت صبح کآفتابم را هوای مهربانی امشب است

ای دل از خلوتسرای سینه بیرون نه قدم
 زانکه جانرا خلوتی بایار جانی امشب است
 پادشاه از موسیقی دانان خواست که برای این شعر آهنگی بسازند و با اینکه خواجه-
 عبدالقادر هنوز به مرحله کمال نرسیده بود، این ابیات را «در مقامات عشاق و نوا بوسلیک^{۱۹} به دور
 رمل دوازده نقره» عملی ساخته، مورد توجه گردید. همین مهارت او موجب شد که این فرمان شاهانه
 بنام او صادر شود:

«آنکه مهر فلک آمد چون از عشاقش
 دل ماهست شب و روز به جان مشتاقش
 نغمه و صوت خوشش گرشود زهره زدور
 زهره در شوق بسوزد چون از احراقش
 شیخ اویس ارهوس صوت خوش اوداری
 منگر سوی جهان غم مخور از آفاقش

حقاً، ثم حقاً، که نادره عصر بدیع الزمان کمال الدین عبدالقادر حافظ، طرل اله عمره،
 یگانه زمان و نادره دوران است، بی هیچ شک و شبهتی بی مثل و نظیر است و بحضور ما اصناف
 تصانیف مشکل و خوش آینده ساخت و بطریق مرغوب ادا گردانید و بناخت، پس استادان و
 مغنیان که در زمان مامعین آمد، مجموع ایشان در وصف او عاجزند، بلکه انگشت بدندان حیرت
 گزند، و در این تاریخ سنه اربع و ثمانین (ظ سبعین) و سبعمائه منشور نبشته معترف شدند که
 از ماسبق برده، و نیز کسی را آن طور مشرب و قدرت درین فن نبوده:

چه حاجت است بدین دفتر و گواه شدن
 تصرفات تو خود اظهر من الشمس است
 از عمر جوانی متمتع باد، حرره اضعف العباد، شیخ اویس بن شیخ حسن اصلح الله شأنهما. «^{۲۰}
 این موسیقی دان، کتابی بنام «نقاوة الادوار» دارد.

- ۱- راهنمای کتاب، شماره ششم سال نهم اسفند ۱۳۴۵.
- ۲- عشقت رسد به فریاد، در خودسان حافظ قرآن ز بر بخوانی با چارده روایت
- ۳- نامه دانشوران. در ذیل ذکر احوال حافظ ابرو.
- ۴- استنباط مضمون از لغت نامه دهندا، ذیل کلمه حافظ، هر چند بنده گمان دارم که
 در اینجا تصریحی ندارد که مقصود از (حافظی) «قرآن خوانی» بوده باشد، بلکه می تواند همان
 خوانندگی و مجلس آرائی و هنرورزی حساب شود.
- ۵- حافظ بروایتی در ۷۹۲ (۱۳۸۸ م) در گذشته است و «خاک مصلی» ماده تاریخ وفات
 اوست. گویا برای نخستین بار با بر میرزا شاهزاده تیموری نواده شاهرخ، هنگامی که در شیراز بود
 (۸۵۵ هـ = ۱۴۵۱ م) «بر سر مزار خواجه حافظ گنبدی عمارت فرمود، یکی از ظرفاء شیراز
 بر دیوار آن خانه نوشت،
 اگر چه جمله اوقاف شهر غارت کرد
 خدای خیر دهد آنگه این عمارت کرد»
 (حبیب السیر ج ۴، ص ۱۰۷)

- ۶- جامع مفیدی ج ۱، ص ۱۰۸. ۷- آل مظفر محمود کتبی (کیشی؟) ص ۱۰۲.
- ۸- منتخب التواریخ نطنزی ص ۲۹. ۹- خاتون هفت قلمه ص ۴۰ بنقل از کتب تاریخی.
- ۱۰- منتخب التواریخ نطنزی ص ۱۸۵.
- ۱۱- سیاست و اقتصاد عصر صفوی ص ۳۰۵ تاریخ کرمان ص ۱۹۹.
- ۱۲- جامع التواریخ حسنی، حافظ ابرو، و آل مظفر ص ۶۱، عجیب اینست که هنگام لشکرکشی به آذربایجان «منجمان به او (محمد مظفر) گفته بودند که زوال عمر تو بردست امردی باشد. پیوسته ازین حکم دلتنگ می بود، ناگاه آواز وصول شیخ اویس بن شیخ حسن از طرف بنداد گرم گردید، محمد مظفر بتصور آنکه این امر داو خواهد بود تبریز را چنانکه گرفته بود بجای بگذاشت و مراجعت کرد، پسران او، شاه شجاع و شاه محمود با خواهرزاده اش شاه سلطان (در اسفهان) متفق شدند و... او را گرفته کور کردند...» (منتخب التواریخ نطنزی ص ۱۸۲ و ۱۸۶)، بنده روایت نطنزی را در مورد استعمال آن صفت خاص برای کور کردن امیر، احتمالاً اشاره به شاه شجاع میدانم که به روایت خود او «به حسن صورت از اخوان ممتاز بوده» (ص ۱۸۷)، درین باب رجوع شود به خاتون هفت قلمه ص ۳۶. ۱۳- آسیای هفت سنگ ص ۳۹ بنقل از حبیب السیر، ۱۴- فارسنامه ناصری.
- ۱۵- رجوع شود به تذکره مخزن الفرائب تصحیح یرفسور محمد باقر ص ۶۴۶.
- ۱۶- بازگمان من آنست که يك عامل دعوت سلطان احمد جلایری از خواججه حافظ شیرازی نیز همین عامل موسیقی دانی او بود، هر چند حافظ دعوت این پادشاه موسیقی پرست را قبول نکرده و ناچار بوده زمزمه کند،
- نمیدهند اجازت مرا به سیر و سفر
 و دور باشد و دوست باشد و، خطاب به «احمد شیخ اویسی حسن ایلکانی» بگوید،
 گرچه دوریم به یاد تو قدح میگیریم
 بعد منزل نبود در سفر روحانی
 درین خصوص رجوع شود به مقاله مرحوم قزوینی در مجله یادگار ۱۰۱، ص ۱۰.
- ۱۷- حبیب السیر ج ۴، ص ۱۴.
- ۱۸- مجله ارمغان سال ۱۱، مقاله مرحوم تربیت، ص ۷۸۵.
- ۱۹- بوسلیک رامنسوب به فیثاغورس دانسته اند و گفته اند هفت پرده اصولاً ساخته اوست، «اول نوز، دوم بوسلیک، - و شهرت این پرده بدین نام بواسطه آنکه او را غلامی بود بوسلیک نام، از برای او پیوسته، درین پرده به ترکی سرودگفتی...» و این نکته تأثیر غلامان را - علاوه بر کنیزکان - در پیدایش آهنگهای موسیقی شرقی تسجیل می کند، هر چند اصولاً موسیقی ایرانی تا این حد ارتباطی نمیتواند با فیثاغورس داشته باشد. (رجوع کنید به مقاله استاد حسینعلی ملاح تحت عنوان «تأثیر کنیزان در موسیقی ایران» پیام نوین، ج ۶ شماره ۶، ص ۱۷ و شماره ۷، ص ۵۲).
- ۲۰- مقاله محمدعلی تربیت، مجله ارمغان سال ۱۱، ص ۷۸۷ و رجوع به مطلع السعدین ص ۶۸۱ شود.